



چند نکته درباره شاهکاری از

روبرتو بنینی؛ یعنی «زندگی زیباست»

وقتی بابا رؤیا می‌بافت

شاید آنجا که دیگر جان و روح و جسم آدمی تاب و توان مواجهه با واقعیت موجود را ندارد تنها رؤیا و رؤیابافی امکان دیگری از فهم زندگی را پیش رویت بگذارد. «زندگی زیباست» شاهکار سترگ سینمایی روبرتو بنینی قصه پدری است که در زندان نازی‌ها برای زنده نگه داشتن جاشوا پسرش چنین کاری می‌کند. زندان را بخشی از حضور در یک مسابقه کودکانه می‌کند و چنین است که بر فاشیسم پیروز می‌شود. قصه پیروزی رؤیا بر واقعیت.



۱. زندگی زیباست

نیمه اول فیلم به معنای واقعی کلمه تجسم زیبایی زندگی است. جهان پیشاجنگ جهانی دوم، ایتالیا در شهر کوچک محل زندگی گوئیدو قهرمان قصه ما، با وجود نشانه‌هایی از ظهور فاشیسم اما سراسر زیبایی، رنگ و خیال است. گوئیدو پیش خدمت طنز و شوخ طبع یهودی، بر اساس یک سلسله اتفاق مضحک به زنی اشراف‌زاده برخورد می‌کند و آن‌ها برخلاف تمام رسم و رسوم جاری دلباخته هم شده و زندگی شان را آغاز می‌کنند. دو سکانس مهم تصویر روشن قصه پریان بخش اول فیلم است. سکانس اول گوئیدو (با بازی بنینی) همراه با رفیقش در حال رانندگی هستند. ترمز ماشینش می‌برد و آن‌ها شتابان به سمت شهر کوچک شان می‌روند که جمعیت بزرگی به استقبال پادشاه آمده‌اند. گوئیدو و رفیقش و ماشین ترمز بریده‌شان نقش پادشاه را بازی می‌کنند. مردم هورا می‌کشند و کف می‌زنند و مراسم استقبال از پادشاه به چشم برهم زدن نبوده می‌شود. چه چیز جاه و جلال زورکی، زور و زورگویی و آن هژمونی دروغین شان را از رسمیت می‌اندازد؟ طنازی و کمدی. سوبیه دیگری از زندگی زیباست بنینی. گوئیدو و دلچک شیرین رؤیاپرداز است یک جا با رؤیا فاشیسم را شکست می‌دهد و جای دیگر با کمدی. برایتان آشنا نیست؟

سکانس دوم صحنه‌ای است که گوئیدو سوار بر اسب عموبیش که روی آن رنگ پاشیده و شعارهای نژادپرستانه نوشته‌اند وارد جشن مجلل دورا (معشوقه گوئیدو) و خانواده‌اش شده، او را سوار بر اسب کرده و می‌گریزند. آن جرقه‌های فاشیستی نیمه اول دهه ۳۰ میلادی، قادر نیست رؤیای گوئیدو را برهم بزند. یکی از بهترین زوج‌های عاشق تاریخ سینما به هم می‌رسند و با یک کات ساده بدون راه یافتن مخاطب به خلوت عاشقانه آن‌ها، جاشوا متولد می‌شود. فرزند عشق، ساکن سرزمین رؤیاهای گوئیدو و دورا در ایتالیای سراسر رنگ و نور پیش از جنگ جهانی دوم... رؤیا همینجا تمام می‌شود.

۲. همچون خواب شیرین، کوتاه و گذرا

کودکی جاشوا در زندگی رؤیایی با پدر و مادرش کوتاه‌ترین بخش زندگی زیباست بنینی است. چیزی حدود ۱۵ دقیقه از کل فیلم. پسر خندان و پیرا شور زندگی با پدر و مادرش به محل کارشان می‌رود. پدر کتابفروش است. (تأکید دیگری از بنینی برای توسل به رؤیاها در نجات آدمی) مأموران فاشیست ایتالیایی برای بازجویی چندباره گوئیدو را در کتابفروشی و جلوی چشم جاشوا بازداشت می‌کنند. اینجا اما اولین جایی است که گوئیدو تصمیم می‌گیرد به پسرکش جور دیگری قواعد فاشیسم و زورگویی را توضیح بدهد. این وضعیت چیزی نیست جز بازی ابلهانه‌ای که بزرگسالان بازی‌اش می‌کنند. جاشوا باورش می‌کند و بخش دوم و کوتاه‌ترین بخش فیلم با دستگیری و انتقال جاشوا و گوئیدو به اردوگاه‌های نازی‌ها پایان می‌یابد. همچون خواب شیرینی که کوتاه و گذراست.

۳. معصومیتی که نباید از دست برود

پدر و پسر به زندان‌های مرگبار نازی‌ها منتقل شدند. افسر خشن و وحشی نازی به داخل سلول آمده و مترجم آلمانی می‌خواهد تا قوانین زندان را شرح دهد. گوئیدو (بنینی) دستش را بالا می‌برد تا مترجمش شود. ماجرا ساده است او می‌خواهد قوانین یک بازی خیالی را برای جاشوا شرح دهد. در این لحظه تاریخی دهشتناک برای گوئیدو چیزی حیاتی‌تر از تصویر و تصور جاشوا از زندگی نیست. او تک کلمات افسر نازی را به قواعد یک بازی هزار امتیازی تبدیل می‌کند که تیش برنده، یک تانک واقعی خواهد برد. ماجرای توسل به خیال همین است. لحظه‌ای که تمام فریادها، دستورها، بیانیته‌ها، مانیفست‌ها، نظم و مشتهای آهنگین را که ابزار اجرایی اش هستند به یک بازی ساده کودکانه تقلیل می‌دهی. گوئیدو در آن سلول نه فقط جاشوا که کل زندانیان سلولش را از آن وحشت و توحش نجات می‌دهد. نبوغ آمیز است که این سکانس نشانمان می‌دهد که تمام نبرد گوئیدو و ما با فاشیسم و زورگویی و توحش بر سر زبان و کلمات و به دست گرفتن اختیار آن هاست. وقتی کلمات و آن لحن عصی افسر نازی را به رسمیت نمی‌شناسد و در یک دلچک بازی هوشمند زبان و جدیت فاشیسم را از کار می‌اندازد. وقتی معصومیت جاشوا دست نخورده باقی می‌ماند.

۵. به نام پدر

کار پدران چیست؟ پدران روزهای سخت، پدران سال‌های رنج، پدران ایستاده در برابر زور، وحشت و مرگ؟ بنینی در زندگی زیباست تصویر دیگرگونه‌ای از پدر بودن را نشانمان می‌دهد. پدر ریز نقش، ماجراجو، بانمک، خیال‌پرداز و تا حدود زیادی دیوانه‌ای که برخلاف تصویر رایج پدر در تاریخ سینماست. پدری که کارش و تنها رسالت پدری‌اش در دهشتناک‌ترین دوره تاریخ بشری حفظ و نگهداری از امکان‌ها و شکل‌های دیگر زیستن برای پسرش جاشواست. ساختن دستور زبان و قواعد تازه‌ای از بودن و زیستن که همه چیزش را رؤیاها و شوخی‌های می‌سازند. راهی بهتر از این برای گذر یک کودک از رنج‌های بزرگ و کشنده سراغ دارید؟

۶. زندگی زیباست؟!

حالا و در یکی دیگر از سخت‌ترین و تلخ‌ترین تجربه‌های مشترک بشری در سراسر دنیا سؤال مهم برای فرزندانمان این است؛ زندگی زیباست؟ نجات دادن این گزاره از دل این رنج جمعی، این روزگار سیاه له شده زیر خبرهای مرگ، اضطراب بیماری و ایستادن در آستانه مدام از دست دادن وظیفه پدرانه و مادرانه ماست. راهش چیست؟ راهی که گوئیدو نشانمان داد. توسل به خیال، جهان قصه‌ها و آخر از کمدی و طنازی. این نجات‌بخش‌ترین دارویی که بشریت کشفش کرده است. این رسالت ماست، کمی گوئیدو وار زیستن برای جاشواهایی که می‌خواهند از دل این رنج و نکبت جمعی هزار امتیاز بازی زندگی را جمع کنند...

۴. وقتی همه چیز تنها یک بازی است

در تمام زمان‌هایی که گوئیدو در معرض خشونت نازی‌ها قرار می‌گیرد، در تمام زمان‌هایی که با زور اسلحه می‌خواهند مسیری را به سمت جلو حرکت کند، بخصوص در آن صحنه دلخراش پایانی که سرباز نازی او را به رگبار می‌بندد گوئیدو جلوی چشم جاشوا یک جوری جلوه می‌دهد که انگار بین او و افسرهای نازی یک شوخی و بازی کودکانه در جریان است. بازی، کمدی و خیال پسرک قصه ما راحتی در زندان نازی‌ها نجات می‌دهد. جوری که حتی مسیر رفتن پدر به سمت قتلگاه برایش لذت‌بخش و خنده‌دار است. گوئیدو یک جوری قدم برمی‌دارد که انگار در حال اجرای یک نمایش خنده‌دار است. واقعاً چنین نیست؟ اگر تصور کنیم زندگی زیستن در چند پرده از یک نمایش کمدی است همه چیز جور دیگری نخواهد شد؟